

# تاریخچه حل و فصل اختلافات بین‌المللی (قسمت چهارم)

## بخش دوم

### اجرای احکام دیوان بین‌المللی دادگستری در چارچوب اقتدارات دولتها

هرچند که ماده ۹۴ منشور ملل متحد دولتهای مراجعه‌کننده به دیوان را مکلف نموده است که از رأی دیوان تبعیت نمایند و با حسن نیت رأی صادره را در دعوایی که خود یک طرف آن هستند قبول نمایند و شورای امنیت ضامن مختاری برای اجرای رأی دیوان در صورت استنکاف محکوم‌علیه اعلام شده است، ولی اختیاری بودن اقدامات شورای امنیت در جهت قدرت اجرایی بخشیدن به رأی و نیز ممنوعیت دولتها از توسل به جنگ برای اجرای رأی دیوان باعث شده است که کشورهای جهان از اقتدارات خود برای اجرای رأی دیوان نیز استفاده نمایند. خود دیوان عملاً دارای اقتداری است که خصیصه اجرای احکام را می‌تواند به اقدامات دیوان تسری دهد.

«دیوان» به عنوان یکی از وسائل حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی بخشی از ماشین دیپلماسی بین‌المللی است با خصوصیات ویژه خود و لذا خارج از مرزهای سیاست بین‌المللی اقدام نمی‌کند. دیوان محدود به تحولات سیاسی جهان و

حقایق نظامی سیاسی بین‌المللی و وجود دولتهایی با حاکمیت مستقل، قدرت، رسوم، آمال و اهدافی متفاوت می‌باشد. هنگامی که دولت‌ها نتوانند اختلافات خود را از طرق عادی دیپلماسی حل کنند، دیوان مجمعی می‌شود که می‌توان در آن اختلافات را طرح نمود تا براساس معیارهای عینی حقوقی اتخاذ تصمیم گردد البته این کار هنگامی میسر است که اطرف قضیه تن به اعمال معیارهای حقوقی عینی بدهند. دیوان در بعضی موارد علیرغم فقدان يك دستگاه برای اجرای آرای خود، قدرت دارد اقداماتی بنماید که خصیصه اجرای احکام دارد این موارد را به‌طور خلاصه می‌توان توضیح داد:

«اولین مورد راجع است به وظایف طرف دعوی در رابطه با دیوان. يك اصل کلی وجود دارد و آن این است که طرف يك دعوی قضائی باید کلیه شواهد و مدارکی را که در دسترس دارد و یا می‌تواند در دسترس داشته باشد باید در اختیار مرجع قضائی بگذارد. چنانچه استنکاف ورزد و بر دیوان مسلم گردد که علیرغم توانایی استنکاف می‌کند، دادگاه می‌تواند مورد را از اعداد دلائل او خارج کند.»<sup>۱</sup>

ماده ۴۹ اساسنامه دیوان اعلام می‌نماید:

«دیوان بین‌المللی دادگستری، می‌تواند حتی قبل از شروع جلسه از نمایندگان طرفین بخواهد که تمام مدارک را تقدیم و کلیه توضیحات خود را بدهند. در صورت امتناع این نکته را دیوان منظور نظر خواهد داشت.»

این ماده به دیوان اختیار داده که استنکاف از ارائه مدارک و اطلاعات مورد نیاز را در صورت جلسات رسماً قید کند و در نهایت به‌ضرر طرف نتیجه‌گیری نماید. در قضیه کانال کورفو دیوان کتمان دلائل را قاطع دعوی اعلام کرد ولی هیچ تصمیمی علیه کتمان‌کننده نگرفت.»<sup>۲</sup>

مورد دیگر بند ۳ از ماده ۶۱ اساسنامه دیوان می‌باشد. براساس این بند دیوان می‌تواند شروع آیین تجدیدنظر را به اجرای قبلی حکم متوقف سازد. این نوعی تضمین

1- Oscar-Schachter. OP Cit-P.229.

2- I did. P, 230.

محسوب می‌شود و بدیهی است اگر دیوان چنین تصمیمی اتخاذ کرد و دولت مستنکف خواستار تجدیدنظر شده باشد دیوان، به تقاضای تجدیدنظر او توجهی نخواهد نمود و شروع به تجدیدنظر نخواهد کرد مگر این‌که شرط قبلی را متقاضی تجدیدنظر به‌جا آورد. رأی دیوان نهایی و غیرقابل پژوهش و فرجام می‌باشد، اعتراض به رأی دیوان نیز میسر نمی‌باشد فقط ماده ۶۱ اساسنامه تحت شرایط خاصی به متضرر از رأی اجازه داده است که از دیوان تقاضای اعاده دادرسی نماید.<sup>۱</sup> اگر دولتی پس از صدور رأی از سوی دیوان، مدرکی یا موضوعی را کشف کند که اگر در هنگام رسیدگی به عنوان دلیل ابراز می‌کرد در رأی دیوان موثر می‌بود و نیز اگر خود دیوان چنین موضوعی را قبل از صدور رأی کشف می‌کرد در رأی تأثیر کافی داشت و از طرف متقاضی تجدیدنظر تقصیری برای این عدم اطلاع نبوده باشد، به آن دولت در صورت وجود شرایط مقرر در ماده ۶۱ اساسنامه اجازه داده شده است که تقاضای اعاده دادرسی نماید.<sup>۲</sup>

۱- دکتر محمد خاور در کتاب صلاحیت دیوان لاهه درخصوص اصطلاح تجدیدنظر و «اعاده دادرسی» و یکی نبودن معانی این دو اصطلاح می‌گوید: دیوان در رأی مشورتی ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۴ خود مقررات ماده ۶۱ اساسنامه را استیناف ندانسته است. مؤید این نظریه دیوان این است که در ماده ۶۰، آرای دیوان نهایی و غیرقابل استیناف شناخته شده است، به‌علاوه شرایط اعاده دادرسی در ماده ۶۱ کاملاً ملاحظه می‌گردد. در متن انگلیسی اصطلاح Revision بکار رفته و لذا ترجمه رسمی فارسی آن تجدیدنظر قید شده است درحالی‌که تجدیدنظر تعبیر دیگری از استیناف می‌باشد. دیوان در رأی مشورتی خود راجع به روابط مجمع عمومی با دادگاه اداری ملل متحد اظهار نظر کرده و پس از یک سلسله استدلال آراء آن را قطعی و غیرقابل استیناف دانسته، سپس بلافاصله می‌گوید: «این مقررات بند ۲ ماده ۱۰ را نمی‌توان مانع دادگاه اداری ملل متحد از اعاده دادرسی نسبت به آراء خود تلقی کرد. اگر در شرایط خاصی حقایق موضوعی جدیدی کشف شود که دارای اهمیت قاطع باشد، همانطور که این دادگاه قبلاً از اقتدار خود استفاده کرده است یک چنین اعاده‌نظر کاملاً محدودی را که به وسیله خود دادگاه صورت می‌گیرد نمی‌توان «استیناف» به‌شمار آورد... و این اقدام موافق قواعد عمومی موجود در اساسنامه‌ها و قوانین دیوانهای دادگستری مثلاً ماده ۶۱ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری می‌باشد.»

برای مطالعه کامل این بحث به کتاب فوق‌الذکر صفحات ۲۴۷ الی ۲۴۹ مراجعه شود. لازم به تذکر است که هر جا در این رساله اصطلاح «تجدیدنظر» ذکر شده است مراد همان «اعاده دادرسی» می‌باشد.

۲- ماده ۶۱ اساسنامه دیوان:

«۱- تجدیدنظر از حکم را نمی‌توان از دیوان تقاضا نمود مگر در صورت کشف یک امری که در قضیه اثر قطعی داشته و قبل از صدور حکم خود دیوان و طرفی که تقاضای تجدیدنظر می‌نماید از وجود آن امر اطلاع نداشته و از ناحیه طرف مزبور هم تقصیری برای این عدم اطلاع نبوده است.

۲- آئین تجدیدنظر برطبق حکمی شروع می‌شود که از طرف دیوان صادر شده و به موجب آن صراحتاً وجو، امر جدیدی را که دارای کیفیات لازم برای امکان تجدیدنظر می‌باشد اشتهاد کرده و از این حیث درخواست تجدیدنظر را قابل قبول اعلام می‌دارد.

۳- دیوان می‌تواند شروع آئین تجدیدنظر را به اجرای قبلی حکم متوقف سازد.

۴- درخواست تجدیدنظر باید منتهی در ظرف ۶ ماه از تاریخ کشف امر جدید بعمل آید.

۵- پس از انقضای ده سال از تاریخ حکم هیچ درخواست تجدیدنظر امکان‌پذیر نخواهد بود.»

دیوان پس از احراز مراتب ذکر شده در ماده ۶۱ اساسنامه به موجب يك رأی مستقل تقاضای اعاده دادرسی را قبول می‌کند، این قبول ممکن است غیرمشروط باشد و نیز ممکن است به شرط اجرای قبلی رأی انجام شود در صورتی که دیوان قبول تقاضا را مشروط به اجرای رأی نماید، دبیرخانه دیوان به دولت متقاضی، تصمیم دیوان را اطلاع می‌دهد و شروع به رسیدگی ماهوی در مرحله اعاده دادرسی، موکول به اجرای رأی قبلی دیوان و اعلام مراتب به دیوان می‌باشد. این تضمین که در اساسنامه ذکر شده، خصوصیت اجرای حکام را دارد و دیوان می‌تواند به استناد شرط ذکر شده در ماده ۶۱ اساسنامه دیوان، اجرای حکم خود را خواستار شده و متقاضی تجدیدنظر (اعاده دادرسی) چاره‌ای جز اجرای حکم دیوان ندارد.

مورد سوم دستور موقت است. مشکل زمانی بروز می‌کند که دولتی که باید دستورات موقت را اجرا کند زیربار نمی‌رود. ایران در قضیه گروگانگیری از اجرای دستور موقت دیوان خودداری نمود و دیوان در رأی ماهیتی مه ۱۹۸۰ به سرزنش ایران پرداخت. در موارد مشابه که دولتها از اجرای دستور موقت دیوان خودداری کرده‌اند مانند دولتهای ایسلند و فرانسه، دیوان فقط به ذکر این نکته که این دولتها تمکین نکرده‌اند، اکتفا نمود. البته به نظر می‌رسد که دیوان در قبال این عدم تمکین می‌تواند هزینه‌ها و خسارات ناشی از عدم تمکین به دستور موقت را در حکم نهایی به عهده مستنکف بگذارد. البته این امر در صورتی امکان‌پذیر است که دیوان وارد ماهیت دعوی شده و رأی محکومیت صادر نماید.

حال به بررسی اقتداری که دولت محکوم‌له در اجرای حکم صادره از سوی دیوان دارد می‌پردازیم. مجموعه اقدامات شورای امنیت و مجمع عمومی و نیز خود دیوان به شرحی که در این بخش ذکر شد همراه با اقدامات محکوم‌له و سایر کشورها در صورت صدور قطعنامه از سوی مجمع عمومی و در چارچوب کلی تعهدات کشورها براساس منشور، می‌تواند راه را برای اجرای حکم هموار نماید.

به‌عنوان مقدمه باید بیان کرد آنچه که حق مسلم کشورها برای رسیدن به اهدافشان تا پیش از تصویب منشور ملل متحد، محسوب می‌شد یعنی جنگ، پس از تصویب منشور ملل متحد توسط کشورهای جهان، ممنوع اعلام شد و این ممنوعیت نه تنها شامل جنگ می‌شد بلکه هرگونه تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی را نیز در بر گرفت. دامنه این ممنوعیتها روز به روز بیشتر و بیشتر می‌شود. ضبط داراییهای یک کشور توسط کشور دیگر فقط محدود به زمانی نمی‌شود که کشور ثانی خواستار اجرای حکم دیوان باشد. بلکه بروز هرگونه تنش در روابط دو کشور ممکن است منجر به اتخاذ چنین تصمیمی شود. سابقه دست یازیدن به چنین عملی، طولانی و کهن است ولی شیاع آن به صورت گسترده پس از شروع ملی کردن سرمایه‌گذاریهای خارجی در کشورهای جهان سوم شروع شد. عکس‌العملهای کشورهای غربی در قبال ملی شدن سرمایه‌های اتباعشان بدون پرداخت خسارت بسیار شدید بود. مثلاً بعد از این‌که از شرکت نفت ایران و انگلیس خلع ید شد و دولت وقت ایران با کمک کارگران ایرانی مبادرت به بهره‌برداری از منابع نفت نمود با یک نوع تحریم ضمنی توسط کلیه شرکتهای نفت روبرو شد. بعد از گذشت چندین ماه از این تحریم با اقداماتی که توسط دولت ایران انجام گرفت یک شرکت ایتالیایی حاضر شد با قیمتی بسیار نازل نفت ایران را خریداری کند و با دو کشتی بنامهای رُزماری Rosemary و مورالا Muriella اقدام به حمل نفت خریداری شده به مقصد ایتالیا نماید. کشتیهای یاد شده در مسیر خود مجبور به توقف در بندر عدن شدند و این بندر در آن هنگام جزو مستعمرات انگلستان بود. دولت انگلستان از دادگاههای محلی درخواست توقیف محموله دو کشتی یاد شده را نمود و دادگاه رسیدگی‌کننده نیز به این دادخواست رسیدگی نمود و استدلال دولت انگلستان را علیه دولت ایران مبنی بر این‌که ملی شدن نفت ایران بدون پرداخت خسارت صورت گرفته و درحقیقت

محموله دو کشتی متعلق به انگلستان می‌باشد پذیرفت و حکم به ضبط محموله دو کشتی را صادر نمود.

در سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۳ بعد از ملی کردن مس در شیلی در زمان حکومت سالوادر آلنده، صاحبان شرکتهای Anaco Hda, Kenecott (شرکتهای خارجی استخراج‌کننده مس در شیلی) تصمیم گرفتند برخورداری را که در سالهای دهه پنجاه با دولت ایران شده بود با دولت شیلی نیز عملی نمایند و محموله‌های مس دولت شیلی را در اروپا توقیف نمایند. در سیستم حقوق اروپایی (حقوق نوشته)، اصل بر این است که بدون جبران خسارت نمی‌توان از فرد یا شرکتی سلب مالکیت نمود و این امر در این سیستم حقوقی يك قاعده آمره محسوب می‌شود و نقض این قاعده در آن جوامع محلّ نظم عمومی محسوب می‌شود. وکلای شرکتهای استخراج‌کننده مس به این اصل پذیرفته شده حقوقی استناد نموده و خواستار توقیف کالاهای صادر شده توسط دولت شیلی شدند. سه دعوی در فرانسه و آلمان و ایتالیا بر علیه شیلی و نیز لیبی که نفت خود را در این سالها ملی اعلام نموده بود مطرح شد که مبنای هر سه دعوی عدم پرداخت خسارت و خواسته این دعاوی توقیف محموله‌های مس و نفت فروخته شده توسط دولتهای لیبی و شیلی بود. در هیچ يك از محاکم فرانسه و آلمان و ایتالیا حکمی علیه دولتهای ملی‌کننده منابع طبیعی خود صادر نشد. قاضی دادگاه سیراکوز Syracuse ایتالیا در مورد دعوی مطرح شده علیه لیبی چنین استدلال کرد:

«نفتی را که شما خواستار توقیف آن هستید حاصل کار دولت لیبی یا شرکتي است که جانشین دولت لیبی است و شرکت نفت انگلستان به هیچ وجه صاحب و مالک این نفت نمی‌باشد بلکه اگر نفت توسط آن شرکت استخراج شده بود می‌توانست مدعی مالکیت آن شود.»

دادگاههای فرانسه و آلمان نیز با این استدلال که عمل دولت شیلی در ملی کردن مس آن کشور جزو اعمال حاکمیت آن کشور بوده و چنین اعمالی را در دادگاههای

کشورهای دیگر نمی‌توان به محاکمه کشید از صدور حکم علیه دولت شیلی خودداری نمودند.<sup>۱</sup>

محاکم ایالات متحده آمریکا از طرفداران نظریهٔ مصونیت کامل دولت<sup>۲</sup> بودند. این محاکم حداقل تا اوایل دهه پنجاه اصل را بر این گذاشته بودند که هر عملی که توسط دولت‌های دیگر انجام گرفته و منشأ آثاری بوده است در محاکم ایالات متحده آمریکا قابل طرح نیست و دولت بیگانه از مصونیت کامل در محاکم آمریکا برخوردار است. این نظریه تا آنجا گسترش داشت که حتی شامل دولت‌هایی می‌شد که ایالات متحده آنها را مورد شناسایی دو فاکتو نیز قرار نداده بود. در سال ۱۹۵۲ دولت آمریکا نظریه مصونیت کامل دولت را رد می‌کند و برای اولین بار محاکم این کشور بین اعمال حاکمیت و اعمال تصدی قائل به تفکیک می‌شوند و نظریه مصونیت کامل دولت مردود شناخته می‌شود.<sup>۳</sup>

پس از سرنگونی حکومت باتیستا در کوبا و روی کار آمدن کمونیستها به رهبری فیدل کاسترو، دولت آمریکا واردات شکر از کوبا را به هفتصد هزار تن در سال محدود

۱- این مسئله که کدام عمل دولت جزو اعمال حاکمیت و کدام یک جزو اعمال تصدی است همیشه در حقوق بین‌الملل محل بحث بوده است. اگر عمل ملی کردن توسط دولت‌ها جزو اعمال حاکمیت محسوب شود دولت ملی‌کننده قابل تعقیب در دادگاه‌های خارجی نبوده و از مصونیت برخوردار خواهد بود ولی اگر عمل ملی کردن جزو اعمال تصدی محسوب شود می‌توان دولت مذکور را در دادگاه‌های خارجی به محاکمه فراخواند و در صورت لزوم محکوم کرد. برای رفع شبهه دلوتهای عضو شورای اروپا کنوانسیون در سال ۱۹۷۲ در خصوص مصونیت دولت‌ها تنظیم نمودند در این کنوانسیون بین اعمال تصدی و اعمال حاکمیت به طور واضح تفکیک قائل شدند بدین صورت که کلیه فعالیت‌های تجاری و اقتصادی دولت‌ها را جزو اعمال تصدی تلقی نمودند. البته در سطح جهان هنوز یک اصل کلی که مورد موافقت دولت‌ها باشد وجود ندارد، کشورهای غربی مایل هستند که دامنهٔ اعمال حاکمیت را محدود نمایند و در مقابل کشورهای در حال توسعه خواهان این هستند که اکثر اعمالی که دولت انجام می‌دهد جزو اعمال حاکمیت محسوب شود تا در صورت مطرح شدن دعوی علیه آنان در یک محکمه خارجی با استناد به اصل مصونیت دولت، دعوی را رد نمایند. ناگفته نماند که این تمایل از آنجا نشأت می‌گیرد که در کشورهای در حال توسعه اکثر فعالیت‌های اقتصادی مهم توسط دولت‌ها انجام می‌شود و افراد و بخش خصوصی در انجام فعالیت‌های اقتصادی مهم و کلیدی کشور نقش فعالی ندارند و این کشورها با اقتصاد تک محصولی به حیات خود ادامه می‌دهند.

## 2- Act of state.

۲- دکترین Tata - این دکترین به نام قاضی آمریکایی Tate که بار اول اصل تفکیک بین مصونیت دولت در اعمال حاکمیت و مسئولیت دولت در اعمال تصدی را در رأی خود بیان کرد معروف شده است.

نمود. دولت کوبا در پاسخ به این عمل ۲۶ شرکت آمریکایی را در کوبا ملی اعلام کرد و این امر در ۳ ژوئیه ۱۹۶۰ اعلام شد. با تحولات بعدی و تیره‌تر شدن روابط دو کشور، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، جان اف. کندی در ۱۹۶۳ اموال و داراییهای کوبا را در آمریکا به نفع دولت آمریکا ضبط نمود. یکی از شرکتهای ملی شده تولیدکننده شکر در کوبا، مبادرت به فروش محموله‌ای از شکر به یکی از اتباع آمریکا نموده و شرکت آمریکایی مصادره شده خواستار توقیف شکر مورد معامله و صدور حکم به ضبط آن به نفع شرکت مصادره شده می‌نماید و دادگاه نیویورک رسیدگی به این دعوی را به عهده می‌گیرد. دادگاه بدوی نیویورک به نفع سرمایه‌گذار آمریکایی (خواهان) رأی می‌دهد و اعلام می‌نماید که تصمیم کوبا در ملی کردن سرمایه‌های اتباع آمریکایی مغایر با حقوق بین‌الملل است، چون دولت کوبا بدون در نظر گرفتن نفع عمومی مبادرت به ملی کردن مزارع نیشکر نموده است و عمل دولت کوبا در پاسخ به اقدام ایالات متحده آمریکا در جهت محدود کردن واردات شکر به آمریکا بوده و جنبه عام‌المنفعه ندارد و بنابراین چون عمل ملی کردن توسط دولت کوبا مغایر حقوق بین‌الملل می‌باشد نمی‌تواند دارای منشأ اثری در سرزمین ایالات متحده باشد در نتیجه حکم دادگاه مبنی بر ضبط محموله شکر صادر گردید.

مسأله در دادگاه تجدیدنظر مطرح و این دادگاه با تکیه بر اصل مصونیت دولت کوبا، خود را صالح به رسیدگی ندانسته و قرار عدم صلاحیت خود را در رسیدگی به این دعوی صادر می‌نماید. موضوع به دیوان عالی آمریکا Supreme Court ارجاع می‌شود تا به آن رسیدگی کند.

دیوان عالی ایالات متحده به صورت زیرکانه‌یی از اتخاذ تصمیم در مورد محموله شکر کوبا خودداری می‌نماید و فقط اعلام می‌نماید که اقدام کوبا هیچ اثری در خاک آمریکا ندارد. موضع دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور آمریکا با توجه به جو موجود جامعه و حساسیتی که در خصوص کوبا ایجاد شده بود باعث می‌شود که موضوع در پارلمان مطرح نشود. یکی از وکلا بنام ساباتینو SABBATINO اصلاحیه‌ای را



نسبت به قانون سرمایه‌گذارهای آمریکاییها در خارج از کشور پیشنهاد می‌کند که به نام خودش معروف می‌شود. این اصلاحیه اعلام می‌نماید: در صورتی که دعوی ناشی از ملی کردن سرمایه‌های آمریکایی بدون رعایت موازین حقوق بین‌الملل و بدون جبران خسارت باشد، دولتی که بدون رعایت موازین بین‌المللی مبادرت به ملی کردن می‌کند، در محاکم آمریکا از مصونیت برخوردار نخواهد بود.

در سالهای اخیر در پی صدور رأی محکومیت ایالات متحده آمریکا در «دیوان بین‌المللی دادگستری» براساس دادخواست نیکاراگوئه و عدم تمکین محکوم‌علیه از اجرای حکم، این مسئله در محافل حقوقی ایالات متحده مورد بحث قرار گرفت که اگر دولت نیکاراگوئه برای اجرای حکم «دیوان» به محاکم داخلی آمریکا مراجعه نماید، این محاکم در قبال دعوی دولت نیکاراگوئه چه تصمیمی اتخاذ خواهند نمود؟ آیا به استناد اصل مصونیت دولت خود را صالح به رسیدگی خواهند دانست و قرار عدم صلاحیت صادر خواهند کرد و یا به استناد رأی «دیوان» دولت خود را محکوم خواهند نمود؟ برای بررسی دقیق‌تر موضوع با تفکیک شقوق مختلف قضیه جوانب مختلف را بررسی خواهیم کرد:

دولتی که براساس رأی «دیوان» برنده دعوی شناخته شده است در صورتی که براساس منشور ملل متحد که همانا اجرای داوطلبانه رأی توسط محکوم‌علیه است و یا مراجعه به شورای امنیت (بند ۲ ماده ۹۴) نتواند به حق خود برسد ابزارهایی در دست دارد که براساس آن می‌تواند محکوم‌علیه را وادار به اجرای رأی نماید. این ابزار را در سه شق مختلف طبقه‌بندی کرده و مورد بررسی قرار خواهیم داد:

#### ۱- اقدامات سیاسی، شامل:

الف - ضبط اموال و داراییهای دولت محکوم‌علیه در کشور محکوم‌له براساس تصمیم هیأت حاکمه دولت محکوم‌له و بدون مراجعه به مراجع قضائی داخلی یا خارجی (دادگاههای کشور محکوم‌علیه یا دادگاههای کشورهای ثالث).

ب - تعلیق و یا قطع روابط سیاسی.

ج - ممنوعیت و یا محدودیت برای سفر اتباع کشور محکوم علیه و اخراج آنها.

د - موضع گیریهای سیاسی مخالف در مجامع بین المللی و منطقه ای علیه کشور محکوم علیه و نظایر آن.

## ۲- اقدامات حقوقی، شامل:

الف - مراجعه دولت محکوم له به دادگاههای داخلی خود و طرح دعوی علیه دولت محکوم علیه برای ضبط اموال و داراییهای متعلق به کشور محکوم علیه که در خاک کشور محکوم له قرار دارد.

ب - مراجعه دولت محکوم له به دادگاههای کشور محکوم علیه برای دریافت خسارت و یا اجبار دولت محکوم علیه به اجرای رأی دیوان.

ج - مراجعه دولت محکوم له به دادگاههای کشورهای ثالث برای ضبط اموال و داراییهای کشور محکوم علیه.

## ۳- اقدامات اقتصادی:

الف - تحریم اقتصادی

ب - عدم پرداخت بدهیهای خارجی به کشور محکوم علیه

ج - سایر اقدامات اقتصادی (قطع کمکهای اقتصادی - بایکوت)

## فصل اول

### اقدامات سیاسی

۱- ضبط و مصادره اموال و داراییهای دولت محکوم علیه

کشوری که از نظر بین المللی خود را محق به انجام کاری علیه کشور دیگر می داند

تا آنجا که ممکن است سعی می‌کند که با یک سری کارهای سیاسی کشور مقابل را وادار نماید تا تن به خواسته‌های او داده و حتی المقدور سعی می‌نماید با تشریفات کم و سرعت زیاد و بدون درگیر شدن با مقررات دست و پا گیر به اهداف خود برسد. درخصوص وادار کردن محکوم‌علیه به اجرای رأی دیوان از طریق سیاسی ابزارهایی چون ضبط و مصادره اموال محکوم‌علیه که در کشور محکوم‌له واقع است در اختیار محکوم‌له قرار دارد.

ضبط<sup>۱</sup> در حقوق خصوصی عبارت است از وضع ید بر اموال خصوصی در ازای پرداخت غرامت به منظور تأمین منافع عمومی برای مدتی محدود که معمولاً این مدت تا پایان وضع فوق‌العاده مانند جنگ که صدور حکم را ایجاب می‌کرده است بیشتر طول نخواهد کشید.

مصادره<sup>۲</sup> — عبارت است از ضبط دائمی اموال و داراییهای خصوصی بدون پرداخت غرامت.

ضبط و مصادره اموال دولت محکوم‌علیه که در خاک کشور محکوم‌له قرار دارند و به آسانی تحت سیطره و اقدامات قهری می‌توانند قرار گیرند ممکن است با اخطار قبلی به دولت محکوم‌علیه صورت گیرد. اگر این عمل با اخطار قبلی (اولتیماتوم) باشد به طور معمول زمانی برای آن در نظر گرفته می‌شود و در پایان مهلت مقرر، دولت محکوم‌له با صدور یک دستورالعمل برای کلیه ارگانهای تحت امر خود از آنان می‌خواهد که اموال و داراییهای دولت محکوم‌علیه را تحت اختیار خود بگیرند، اگر در دستورالعمل دولت استثنایی در مورد یک سری از اموال خاص باشد مسلماً در اجرای دستور دولت این امر مدنظر کارگزاران حکومت قرار می‌گیرد. از نظر بین‌المللی مقبول آن است که اموال دولتی متعلق به دولت محکوم‌علیه ضبط و مصادره شود و اموال خصوصی اتباع کشور

1- Requisition.

2- Confiscation.

خاطی از تعرض مصون بماند، ولی این امر کلیت نداشته و هر دولت ممکن است برای حفظ منافع خود و فوریت رسیدن به منظور، استثنایی درمورد اموال خصوصی اتباع دولت محکوم‌علیه قائل نشود و دست به مصادره آنها نیز بزند.

مکانیسم اجرایی برای ضبط و مصادره اموال با توجه به نوع مال متفاوت خواهد بود. چنانچه درمورد وجوه نقدی متعلق به دولت محکوم‌علیه که در بانکها و مؤسسات مالی کشور محکوم‌له قرار دارند، به محض وصول دستور از سوی عالیت‌ترین مقام اجرایی دستگاه مربوطه این وجوه نقدی بلوکه شده و به حساب مخصوصی که برای این منظور باز می‌شود واریز می‌شوند. درمورد کشتی؛ و هواپیماهای متعلق به کشور محکوم‌علیه که در آبهای ساحلی و بنادر و فرودگاههای کشور محکوم‌له قرار دارند با جلوگیری از حرکت آنها دستور دولت اجرا خواهد شد و درمورد کالاهای خریداری شده از کشور محکوم‌علیه که هنوز بهای آنها پرداخت نشده و یا قسمتی از بهای آنها پرداخت شده است امر پرداخت بدهی صورت نمی‌گیرد. در عمل باید دقت کرد که کشتی و یا هواپیمای توقیف شده محل ثبت آن در کشور محکوم‌علیه باشد والا پای کشورهای ثالث به‌عنوان مدعی مالکیت به میان کشیده خواهد شد و ممکن است این امر موجب طرح دعوی در مراجع قضایی بین‌المللی علیه کشور مصادره‌کننده شود. ممکن است اموال ضبط شده پس از اجرای دستور دولت از کشور خارج شده و وارد قلمرو حاکمیت کشور ثالثی شود آیا وقوع چنین امری باعث خواهد شد که کشور ثالث به خواسته کشور محکوم‌له اقدام به توقیف و استرداد آن اموال به کشور متقاضی نماید؟ هرچند تاکنون در جهت اجرای احکام دیوان بین‌المللی دادگستری چنین مسئله‌یی در سطح بین‌المللی رخ نداده است تا بتوانیم عکس‌العمل کشورهای ثالث را مورد بررسی قرار دهیم ولی در خارج از چارچوب مسئله مورد بحث ما در زمینه ضبط اموال داراییهای خارجی، پس از ملی کردن سرمایه‌های خارجی و یا وقوع انقلاب در کشوری که مدعی ضبط اموال منتقل شده در کشور ثالث است موارد گوناگونی مطرح شده و

هرکشور با توجه به مقررات داخلی در این مورد تصمیم‌گیری کرده است. «تمایل دولتها به ضبط اموال و داراییهای خصوصی به بهانه‌ای مختلف و مخصوصاً به ادعای تأمین منافع کشور که غالباً با پرداخت غرامت غیرکافی به مالکان آنها و گاه نیز بدون پرداخت هیچ‌گونه غرامتی صورت می‌گیرد، به صورت یکی از واقعیات زندگی در قرن بیستم که رز به روز متداول‌تر می‌گردد، درآمده است. در صورتی که احکام صادره توسط دولتها در این رابطه اثر برون‌مرزی را تعقیب نمایند و یا داراییهای موضوع حکم پس از صدور احکام به کشور دیگر منتقل شده باشند مسائل مشکلی از دیدگاه تعارض قوانین مطرح می‌گردد...»<sup>۱</sup>

معمولاً دولتهای ثالث در صورتی به خواسته کشور متقاضی پاسخ مثبت می‌دهند که شرایط مقرر در قوانین داخلی آنها موجود باشد و از نظر بین‌المللی نیز بتوانند پاسخ لازم را به هر ادعایی بدهند. شرایطی که معمولاً مورد توجه دولتها قرار می‌گیرند به اختصار عبارتند از:

- ۱- وجود اموال موضوع ادعا در کشور ثالث.
- ۲- شناسایی دولت، به‌عنوان مثال محاکم انگلیس فقط در صورتی حقوق و یا قانون يك کشور بیگانه را به رسمیت می‌شناسند که حقوق و قانون مزبور متعلق به دولتی باشد که توسط دولت انگلیس مورد شناسایی سیاسی واقع شده و یا منتسب به سازمان تابعه‌یی باشد که به منظور اقدام از طرف آن دولت تأسیس گردیده است. بنابراین ضبط اجباری اموال و داراییهای خصوصی توسط يك جنبش انقلابی معتبر شناخته نخواهد گردید مگر این‌که اقدام مزبور متعاقباً مورد تنفیذ دولت انقلابی واقع شود.

۳- احراز قصد شمول و اثرگذاری برای حکم صادره در مورد اموال مورد بحث.<sup>۲</sup>

1- J.H.C Morris- The conflict of Laws- London, 1980, P. 319.

2- J.H. C Morris o.p Cit. P, 321.

سؤال دیگری که پیش می‌آید این است که آیا در صورت مصادره و ضبط اموال متضرر از این تصمیم (دولت محکوم‌علیه یا شخص خصوصی) می‌تواند به عنوان اعتراض و لغو اقدام دولت به محاکم داخلی دولت محکوم‌له و یا محاکم کشور ثالث که اموال را به نفع محکوم‌له از تصرف مالک خارج کرده‌اند مراجعه نموده و طرح دعوی نماید؟

دو دیدگاه می‌تواند در پاسخ به این سؤال موجود باشد. اولین نظر این است که چون دولت محکوم‌علیه خود خاطی محسوب می‌شود و به تعهدات خود براساس منشور ملل متحد عمل نکرده است و این عدم تمکین باعث بروز چنین مسائلی شده است پس محق نمی‌باشد که برای جلوگیری از اقدامات دولت محکوم‌له به مراجع قضائی آن کشور یا کشور ثالث مراجعه نماید و اگر اتباع آن کشور نیز مدعی باشند چون در اصل صدمه از سوی دولت متبوع آنها به آنها وارد شده است آنها نیز از این حق محرومند.

نظر دوم این است که دادگاههای کشورهای جهان محل تظلم‌خواهی است و هیچ فردی را نمی‌توان از حق رجوع به دادگاه برای احقاق حق محروم نمود، حتی اگر مقصر در بروز اختلاف و ادامه آن باشد. در اینجا مراد نتیجه تصمیم‌گیری دادگاه نمی‌باشد چه هر کشوری ممکن است قوانین خاص خود را در این خصوص داشته باشد و اصولاً درجه نزدیکی کشورها به یکدیگر در این تصمیم‌گیریها مؤثر خواهد بود.

اینکه کشور محکوم‌له با اموال مصادره و ضبط شده چه خواهد کرد بستگی به تصمیم مسئولین آن کشور دارد. ممکن است با اصرار محکوم‌علیه بر عدم تمکین از حکم دیوان این اموال به فروش رسیده و یا به تملک سازمانهای دولتی و غیره درآید ولی اگر محکوم‌علیه تن به اجرای حکم بدهد بدیهی است که موجبی برای ادامه وضعیت وجود نداشته و دستور استرداد اموال بازداشت شده صادر خواهد شد و اموالی که به تملک افراد خصوصی درآمده و یا مصرف شدنی بوده و از بین رفته است

درموقع توافق دو کشور برای اجرای حکم و پرداخت خسارت منظورنظر قرار خواهدگرفت.

## ۲- تعلیق و یا قطع روابط سیاسی

کشورهای جهان به وجود روابط سیاسی که عاملی برای توسعه و گسترش مناسبات دوستانه بین آنها است اهمیت فراوانی می‌دهند. این روابط از دیرباز بین کشورهای مختلف وجود داشته و در عصر حاضر از اهمیت فوق‌العاده برخوردار است. در پرتو این گونه مناسبات بسیاری از مسائل فیما بین کشورها حل شده و زبان دیپلماسی گویای این ایده است که وجود مرزها و اختلاف در خط‌مشی کشورها نمی‌تواند مانعی برای همزیستی مسالمت‌آمیز باشد. به لحاظ اهمیت وجود مناسبات دوستانه بین کشورها وظیفه کادرهای سیاسی بسیار با اهمیت بوده و هرگونه تنش باعث خواهد شد ابرهای تیره فضای سیاسی بین کشورها را آکنده سازد. به خاطر وجود این عوامل هیچ کشوری مایل نیست روابط سیاسی خود را با کشور دیگر قطع کرده و یا به حالت تعلیق درآورد ولی بروز پاره‌یی از مسائل حاد ممکن است سیاست‌گزاران روابط خارجی يك کشور را به این نتیجه برساند که قطع و یا تعلیق روابط سیاسی ضرورت دارد. این اقدام به عنوان آخرین راه‌حل در روابط خارجی با يك کشور معین ممکن است صورت پذیرد.

بدیهی است چنانچه کلیه تلاشهای دولتی که برنده دعوی در «دیوان بین‌المللی دادگستری» شده است برای تمکین طرف مقابل جهت اجرای حکم به نتیجه نرسد به‌عنوان يك اهرم فشار از قطع روابط با مستنکف استفاده نماید. البته کشوری که دست به این اقدام می‌زند کلیه جوانب امر را سنجیده و سود و زیان حاصل از این عمل را ارزیابی و سپس دست به اقدام می‌زند، چرا که با قطع روابط سیاسی امکان تماس مقامات تصمیم‌گیرنده دو کشور طرف اختلاف با یکدیگر از بین می‌رود و چانه‌زندهای

سیاسی قطع می‌شود و بحران وارد مرحله تازه‌ای می‌شود که طرفین احتمالاً خواهان رسیدن به چنین نتیجه‌ای نیستند.

یکی از شایع‌ترین اختلافات که بیشتر بین کشورهای جهان سوم، رخ داده و در آینده نیز وقوع آن محتمل است و در حال حاضر نیز بسیاری از کشورهای همسایه با آن درگیر هستند اختلافات مرزی و ادعاهایی است که طرفین علیه یکدیگر مطرح می‌نمایند. این اختلافات نه فقط رهبران کشورها را به ماجراهای گوناگون سیاسی علیه یکدیگر می‌کشاند در توده مردم دو کشور نیز شور و هیجانی ایجاد می‌کند که ناشی از تبلیغات دستگاه‌های دولتی است. احساسات وطن‌پرستی و از دست دادن قسمتی از سرزمینی که مورد ادعای یک کشور است جوی ایجاد می‌نماید که به آسانی شکستن جو ایجاد شده مقدور نمی‌باشد. به عنوان مثال ۳ مورد را که دیوان بین‌المللی دادگستری با صدور حکم در آن دخالت نموده است ذکر می‌کنیم. این ۳ مورد باعث شده که روابط سیاسی کشورهای درگیر به شدت تیره شده و احتمال وقوع جنگ افزایش یابد. مورد نخست اختلاف بین هندوراس و نیکاراگوئه بود. دو کشور بر سر منطقه‌ای مرزی با یکدیگر اختلاف داشته و تصمیم گرفتند قضیه را در «دیوان بین‌المللی دادگستری» مطرح نمایند. «در تصمیم نوامبر ۱۹۶۰ که عملاً به اتفاق آرا اتخاذ شد دیوان به نفع هندوراس در اختلاف مرزی با نیکاراگوئه رأی داد مبنی بر اینکه نظریه داوری که توسط شاه اسپانیا در ۱۹۰۶ صادر گردیده بود اعتبار دارد. این اختلاف روابط میان دو دولت را برای مدت مدیدی مختل کرده و بر سر حاکمیت بر منطقه‌ای که حدود پانصد مایل طول آن بود و بالغ بر ۵ هزار مایل مربع مساحت و چندین هزار سکنه داشت بین دو دولت اختلاف بود. تصمیم دیوان مبنای مفیدی شد برای مشخص کردن علائم مرزی که با کمک سازمان کشورهای آمریکایی انجام گردید. نیکاراگوئه اراضی مذکور را تخلیه نمود و آن اراضی به هندوراس پیوست.<sup>۱</sup>»



مورد دوم خیلی حادثتر از مورد اول بود ولی سرانجام دولت محکوم‌علیه تن به تمکین از حکم دیوان داد، هرچند قبل از این که چنین تصمیمی از طرف حکومت تایلند اتخاذ شود مقدمات یک جنگ تمام عیار بین تایلند و کامبوج فراهم شده بود.

«در قضیه معبد Preah Vihear بین کامبوج و تایلند مورد دیگری از مسئله حاکمیت بر سرزمینهای مرزی مطرح شد. این اختلاف مدتها پیش‌بروز نموده و در زمان طرح دعوی به اوج خود رسیده بود. نکته مهم اختلاف ادعای مالکیت بود بر «مجموعه معبد» که در ایام اوج تمدن خمر ساخته شده و دارای اهمیت مذهبی عمیق و مکانی زیارتی برای مردم خمر بود. با این همه تایلند مدعی بود که معبد مذکور بخشی از سرزمین تایلند می‌باشد و ادعای مالکیت به ناحیه وسیعی که قبلاً جزء مستعمرات هندو چینی فرانسه به شمار می‌رفت، داشت و مدعی بود که آن ناحیه وسیع و منجمله معبد در زمانی تحصیل شده که تایلند مکره بوده و قادر به مقاومت در مقابل اخاذی کامبوج نبوده است. «دیوان» در رأی ۱۵ ژوئن ۱۹۶۲ به نفع کامبوج حکم صادر کرد. دولت تایلند اعلام نمود رأی را نخواهد پذیرفت و از معبد تا آخرین قطره خود دفاع خواهد کرد. تایلند حتی مبادرت به اعزام نیروی مسلح برای تقویت پادگانی که از ۱۹۵۴ یعنی از زمان خروج فرانسویان از هند و چین داشت، نمود.

با این همه پس از یک هفته تنش در داخل تایلند و نیز با همسایه خود، دولت تایلند اعلام کرد که به تصمیم دیوان احترام می‌گذارد و متعاقباً از منطقه خارج گردید. این مثال نشان می‌دهد که حتی در مسائلی که آمیخته با عواطف و احساسات خاص هستند و مشتمل بر نکات مهم شئون و افتخارات ملی هستند به تصمیمات دیوان احترام گذاشته می‌شود.<sup>۱</sup>»

بسیار محتمل بود که در صورت عدم تمکین نیکاراگوئه و تایلند از احکام «دیوان» در دو مورد فوق‌الذکر در صورت عدم کارآیی مکانیسمهای اجرائی ذکر شده در منشور

(ماده ۹۴ منشور) یکی از اقدامات دول برنده دعوی، قطع روابط سیاسی و احتمالاً دست زدن به سایر اقدامات حقوقی و اقتصادی متصور برای تمکین محکوم علیه از حکم باشد. مورد سوم اختلاف مرزی بین بورکینافاسو و مالی بود که در چهاردهم اکتبر ۱۹۸۲ با يك موافقتنامه ویژه به دیوان عرضه شد و در يك شعبه از دیوان مورد رسیدگی قرار گرفت و رأی سال ۱۹۸۶ از وقوع جنگ بین دو کشور جلوگیری کرد.

### ۳- ایجاد ممنوعیت و یا محدودیت برای سفر اتباع کشور محکوم علیه و یا

#### اخراج اتباع کشور محکوم علیه

یکی دیگر از اقداماتی که در دسترس دولتها برای تحت فشار قرار دادن کشورهای دیگر قرار دارد، ایجاد ممنوعیت و یا محدودیت برای سفر اتباع يك کشور خاص به خاک آنهاست. معمولاً این محدودیت و یا ممنوعیت پس از قطع و یا تعلیق روابط سیاسی پیش می‌آید ولی این امر کلیت ندارد و ممکن است بدون این که روابط سیاسی قطع شود، ممنوعیت و یا محدودیت برای سفر و یا اخراج اتباع کشور مخالف صورت پذیرد. بدیهی است کشوری که خواهان اجرای حکم دیوان توسط کشور دیگر است ممکن است از این ابزار استفاده کرده و دست به اخراج اتباع کشور محکوم علیه و مصادره اموال آنها زده و یا برای مسافرت و تجارت و یا سایر مسائل شخصی اتباع کشور محکوم علیه ممنوعیتها و محدودیتهایی ایجاد نماید. البته این اقدام ممکن است بلاجواب نمانده و کشور مقابل نیز به تلافی دست بزند. درطول تاریخ نمونه‌های متعددی از دست یازیدن کشورها به این گونه اعمال را شاهد بوده‌ایم، بخصوص در زمان جنگهای بین‌المللی اول و دوم دولتهای درگیر در جنگ به عنوان يك اقدام احتیاطی برای اتباع کشورهای دشمن بسیاری از ممنوعیتها و محدودیتها را ایجاد کرده بودند ولی این اقدامات با توجه به اوضاع و احوال خاص زمان جنگ تا حدود زیادی قابل توجیه است و خرده‌ای برآن نمی‌توان گرفت.

تاکنون برای اجرای حکم «دیوان» به‌جز اقداماتی که دولت آمریکا<sup>۱</sup> در قضیه گروگانگیری اعضای سیاسی و کنسولی ایالات متحده در تهران «علیه اتباع ایرانی در خاک خود مقرر داشت و محدودیتهائی که برای سفر اتباع ایرانی به ایالات متحده مقرر کرده بود مورد دیگری دیده نشده است.

#### ۴- موضعگیریهای سیاسی مخالف در مجامع بین‌المللی و طرح مسئله در این

##### مجامع

اهمیت حضور کشورها در کنفرانسهای سیاسی و مجامع بین‌المللی که برای رسیدن به خط‌مشی‌های مشترک و توافق برای اجرای برنامه‌های اساسی، تشکیل می‌شود امروزه بر کسی پوشیده نیست. نشستهای بین‌المللی، تریبونی را در اختیار کشورها بخصوص کشورهای کوچک قرار می‌دهد تا به راحتی بتوانند نقطه نظرات خود را در مورد مسائل مهم و اساسی بیان کنند. برای موفقیت این مجامع بین‌المللی وجود جو آرام و روحیه همکاری بسیار مهم است. کشورهایی که با یکدیگر اختلاف نظر دارند در این نشستها سعی می‌کنند تا حد ممکن با جلب حمایت سایر کشورها نظر خود را تحمیل نمایند. حال اگر اختلاف دو کشور بر سر اجرای رأی دیوان بین‌المللی دادگستری باشد مسئله بسیار مهم و درخور توجه خواهد بود. مثلاً نیکاراگوئه هنگامی که از دخالت شورای امنیت براساس بند ۲ ماده ۹۴ منشور ملل متحد بپا وتوی آمریکا ناامید شد قضیه را در مجمع عمومی سازمان ملل متحد مطرح کرد و مجمع عمومی دو قطعنامه در رابطه با اجرای رأی دیوان صادر نمود.<sup>۱</sup> هرچند ایالات متحده آمریکا به قطعنامه‌های مجمع عمومی بی‌توجهی نمود ولسی صدور این قطعنامه‌ها فتح بابی شد تا درآینده توجه کشورهایی که به رأی دیوان اعتنایی نمی‌نمایند به این نکته جلب شود که

۱- قطعنامه شماره ۲۱/۴۱ سوم نوامبر ۱۹۸۶ مجمع عمومی و قطعنامه دیگر در سال ۱۹۸۷

مجمع عمومی سازمان ملل متحد با پشتیبانی افکار عمومی جهانیان عامل مهمی است که می‌تواند کشور مستنکف را به اجرای حکم دیوان مجبور سازد.

گذشته از طرح مسئله در «مجمع عمومی» کشوری که خواهان اجرای رأی دیوان است در هر نشست بین‌المللی ممکن است با نظر کشور مستنکف مخالفت نموده و از این طریق زمینه اجرای رأی دیوان را فراهم نماید، البته این موضعگیری مخالف به تنهایی نمی‌تواند مؤثر در تمکین دولت محکوم‌علیه باشد بلکه مجموعه‌یی از اقدامات سیاسی هماهنگ در تمام زمینه‌ها و استفاده از تمام ابزارهایی که در اختیار دولت محکوم‌له است می‌تواند مؤثر در مقام باشد.

## فصل دوم

### اقدامات حقوقی

مراد از اصطلاح اقدامات حقوقی، مراجعه کشور محکوم‌له به دستگاههای قضائی داخلی یا کشورهای ثالث و یا کشور محکوم‌علیه است برای اجبار کشور محکوم‌علیه به اجرای رأی دیوان. تأثیر این عمل بستگی به نحوه عملکرد دستگاههای قضائی دارد که خواهان به آنها مراجعه می‌نماید و حکم صادره از این دادگاهها می‌تواند با حمایت و پشتیبانی افکار عمومی جهانیان همراه باشد.

#### ۱- مراجعه دولت محکوم‌له به دادگاههای داخلی خود

دولت محکوم‌له به‌عنوان اولین و ساده‌ترین اقدام حقوقی و درعین حالاً ارزانترین اقدام از نظر هزینه‌های دادرسی می‌تواند به دستگاههای قضائی داخلی خود مراجعه نموده و با ارائه حکم دیوان، از دادگاههای خود بخواهد مبادرت به صدور حکم مبنی بر بازداشت اموال دولت محکوم‌علیه یا شرکتهایی که تابعیت دولت محکوم‌علیه را دارند یا حتی اموال اتباع دولت محکوم‌علیه را بنماید.

مراجع قضائی داخلی می‌توانند با تکیه بر این استدلال که منشور از نظر ماهیت حقوقی يك عهدنامه چندجانبه بین‌المللی است<sup>۱</sup> که به تصویب دولتهای عضو ملل متحد رسیده است و همگی کشورها ملزم به رعایت آن هستند، کشور مستنکف را ملزم به تمکین دانسته و حکم بر علیه آن صادر نمایند زیرا مقررات منشور ناشی از اراده کشورهای امضاءکننده آن است و مبتنی بر رضایت آنها است و الزام آنها به تمکین از حکم صادره براین رضایت استوار است. طرفین اختلاف تعهد کرده‌اند که حکم دیوان را بپذیرند یعنی رجوع به دیوان به منزله تمکین از حکم دیوان است و از نقطه نظر حقوق بین‌الملل کشوری که طرف يك اختلاف بین‌المللی است اگر با رضایت خود به دیوان رجوع کرد چه این رضایت از ابتدا وجود داشته باشد و چه بعد از تقدیم دادخواست طرف مقابل ایجاد شود، خود را متعهد نموده است که از تصمیم دیوان تبعیت نماید و استنکاف وی از اجرای حکم دیوان، تخلف از تعهدات بین‌المللی محسوب می‌شود و دادگاه داخلی رسیدگی‌کننده با تکیه براین تخلف، می‌تواند دادخواست کشور متبوع خود را وارد دانسته و به نفع خواهان حکم صادر نماید.

آثار ناشی از حکم صادره از دادگاه داخلی مانند سایر احکامی است که دادگاههای داخلی صادر می‌نمایند و دادگاه نمی‌تواند با تکیه بر اصل مصونیت دولت از صدور حکم امتناع نماید، زیرا گذشته از آنکه این اصل در دعاوی که در دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح می‌شود نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد، «اساساً دیوان برای رسیدگی به اختلافات دولتها تشکیل شده است» بلکه رسیدگی دادگاه داخلی برای قدرت اجرایی بخشیدن به رأی است که منطبق بر موازین حقوقی صادر شده است و دادگاه داخلی مرجع تجدیدنظر از احکام دیوان نیست که بخواهد وارد این بحث بشود که آیا محکوم‌علیه می‌تواند به اصل مصونیت دولت استناد نماید یا خیر. از این؛ گذشته چگونه ممکن است ابتدائاً به صلاحیت محکمه‌ای رضایت داد و بس از محکوم‌شدن، رأی محکمه

۱- در رأی مشورتی ۲۸ مه ۱۹۴۸ دیوان بین‌المللی دادگستری، «منشور» يك عهدنامه چند جانبه بین‌المللی شناخته شده است.

را نپذیرفت، اصل حسن نیت حتی اگر مقررات منشور و اساسنامه نیز وجود نمی‌داشت دولتها را متعهد نموده که به تعهدات بین‌المللی خویش عمل نموده و این عمل توأم با حسن نیت باشد.

حقوق بین‌الملل به دولت محکوم‌له که دسترسی به اموال محکوم‌علیه در حوزه صلاحیت قضائی خود دارد حتی اگر رأی صادره متضمن پرداخت خسارت مالی نباشد این حق را داده است که به عنوان یک عمل مجاز دارای‌های طرف مقابل را ضبط و بدین ترتیب آن دولت را وادار به تمکین نماید.

## ۲- مراجعه دولت محکوم‌له به دادگاههای کشور محکوم‌علیه

یکی دیگر از راههای کمک به خود (Self help) برای اجرای حکم دیوان، مراجعه دولت محکوم‌له به دادگاههای داخلی کشور محکوم‌علیه است که اکثر کشورها در سیستم حقوقی خود این اصل را پذیرفته‌اند که احکام محاکم خارجی را تحت شرایطی که در قوانین آنها مقرر شده است بپذیرند و آن را اجرا نمایند. این شرایط و روشها هرچند در عمل با تفاوت‌های جزئی اجرا می‌شود ولی همه کشورهای در جهت شناسایی و اجرای احکام خارجی مقرراتی را که دارند با توجه به اوضاع و احوال خاص هر قضیه اجرا می‌نمایند. ابتدائاً بهتر است معنی و مفهوم شناسایی و اجرای حکم را تشریح نمائیم:

منظور از «شناسایی» آن است که از يك دادگاه خواسته شود تا حکم خارجی را بدون اجرا کردن، صرفاً بپذیرد. «اجرا» یعنی از دادگاه خارجی خواسته شود که با حکم صادره توسط محاکم کشور دیگر طوری برخورد کند که گویی آن حکم در آن کشور صادر شده است و از اختیارات معمولی خود برای اجرای آن استفاده نماید. باید متذکر شد که دادگاه هر حکم خارجی را که اجرا می‌کند، بایستی قبلاً شناسایی کرده باشد.<sup>۱</sup>

۱- محمد حسن بردبار - اجرای احکام مدنی خارجی در انگلستان از نقطه نظر کامن‌لو - صفحه ۱۲۶ درج

شده در:

مجله حقوقی شماره پنجم - از انتشارات دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران - بهار ۱۳۶۵.

شرایطی که تحت آن حکم خارجی مورد شناسایی قرار می‌گیرد تقریباً مشابه شرایطی است که برای اجرای آن لازم است.

در مورد مبانی نظری اجرای احکام خارجی می‌توان گفت که در گذشته این امر بر مبنای «اصل نزاکت»<sup>۱</sup> قرار داشت. قضات اکثر کشورها بخصوص قضات انگلیس معتقد بودند که هر ملتی باید به حقوق و قوانین سایر ملت‌ها احترام بگذارد، آنها از اینکه اگر آنان حکم خارجی را اجرا نکنند احکام دادگاه‌های انگلستان نیز در خارج اجرا نخواهد شد بیمناک بودند. در اواسط قرن نوزدهم، اصل نزاکت جای خود را به «نظریه تعهد»<sup>۲</sup> داد.

«حدود يك نسل بعد قاضی بلاك برن» نظریه تعهد را در چند پرونده با این عبارت بیان و تثبیت کرد:

ما فکر می‌کنیم که... اصل واقعی که حکم محاکم خارجی بر مبنای آن اصل در انگلستان اجرا می‌گردد این است که... حکم صادره از دادگاهی که نسبت به خواننده دعوی صلاحیت دارد، تکلیف و تعهدی را از جهت پرداخت مبلغ محکوم به برخوردار می‌نماید که دادگاه‌های انگلستان موظف به احترام و اجرای آن هستند. نتیجتاً هر چیزی که بتواند این وظیفه را نفی کند یا عذر قانونی در مقابل اجرای حکم خارجی باشد، نوعی دفاع نسبت به دعوی اصلی محسوب خواهد شد.<sup>۳</sup>

در حقوق انگلیس برای اجرای احکام خارجی این شرایط در نظر گرفته شده است:

اول - حکم از يك دادگاه صلاحیت‌دار صادر شده باشد.

دوم - قطعی و نهایی باشد.

سوم - برای مبلغ معینی باشد و حکم از راه تقلب تحصیل نشده و مخالف عدالت

طبیعی و نظم عمومی کشور انگلستان هم نباشد.

1- The Principle of comity.

2- The Obligation Theory.

۳- محمد حسن بردبار - همان مرجع - صفحه ۱۲۸.

ولی این نکته قابل تذکر است که همواره نوع و کیفیت روابط سیاسی و اقتصادی میان کشور صادرکننده حکم و کشور محل اجراء در زمان اجرای حکم، از جمله عواملی هستند که بر موضوع مطروحه و بر رد یا قبول درخواست اجرای حکم از سوی دادگاه اثر می‌گذارند. نظریه‌های نظم عمومی و عدالت طبیعی نیز به عنوان توجیه امر، به آسانی مورد استفاده و استناد قرار می‌گیرند و پوشش حقوقی مناسب برای تحقق هدف و توجیه آن را به کمک همین ابزارها تعبیه می‌کنند.

در کشور فرانسه نیز با توجه به اینکه این کشور به نحو نسبتاً وسیعی آثار تصمیمات قضائی خارجی را در سرزمین خود می‌پذیرد ولی این پذیرش طبق ضوابط و مقررات خاصی انجام می‌شود. کشور فرانسه با کشورهای مختلف مطابق کنوانسیونهای بین‌المللی<sup>۱</sup> چون کنوانسیون بروکسل ۱۹۶۸ قرارداد دارد و براساس این قرارداد طرفین تصمیمات قضائی یکدیگر را شناسایی و اجرا می‌کنند.<sup>۲</sup> در مورد

۱- در مورد کنوانسیونهای بین‌المللی فرانسه در شبکه‌ای متجاوز از پنجاه اعلامیه و عهدنامه خود را محبوس کرده است. یازده کنوانسیون جنبه چند جانبه دارند که سه تای آنها به رای داورى مربوط است (کنوانسیون نیویورک - ۱۹۵۸ - کنوانسیون ژنو ۱۹۶۱ و کنوانسیون واشنگتن ۱۹۶۵ مرکز بین‌المللی حل اختلافات سرمایه‌گذاری). کنوانسیون بروکسل ۱۹۶۸ تنها موردی است که به طور کلی تصمیمات مدنی و تجاری را برمی‌گیرد. معاهدات دیگر راجع‌اند به تصمیمات مربوط به پاره‌ای موضوعات خاص مانند: کنوانسیون لاهه ۱۹۵۸ و ۱۹۷۳ در مورد تعهدات راجع به نفع، کنوانسیون لاهه ۱۹۶۱ مربوط به حمایت از صغار و کنوانسیون ۲۵ اکتبر ۱۹۸۰ مربوط به بودن بین‌المللی اطفال و نظایر آن. چهل کنوانسیون دو جانبه با کشورهای مختلف آفریقای سیاه و کشورهای اروپائی منعقد شده که راجع‌اند به تصمیمات قضائی و آراء داورى.

۲- در فرانسه، بین احکام خارجی و رای داورى از نظر اجرای آنها در قلمرو کشور فرانسه تفاوت وجود دارد. در رابطه با احکام خارجی، قواعد و مقررات نوشته تقریباً وجود خارجی ندارند و تنها می‌توان به ماده ۲۱۲۳ قانون مدنی و ماده ۵۰۹ قانون جدید آیین دادرسی مدنی اشاره کرد که به موجب آنها يك حکم خارجی را نمی‌توان در فرانسه اجرا نمود مگر اینکه يك دادگاه فرانسوی حکم مورد نظر را لازم‌الاجرا اعلام کرده باشد. راجع به بیش از این، یعنی در خصوص شرایط این اعلام و نیز در رابطه با شناسایی حکم خارجی، حقوق عام فرانسه منحصرأ حاصل کار رویه قضائی است و نه قانون. برعکس، در مورد آراء داورى باید گفت که شناسایی و اجرای آنها در فرانسه، از زمان تصویب قانون ۱۲ مه ۱۹۸۱ به این طرف، موضوع مقررات قانونی مشخصی است که مواد ۱۴۹۸ تا ۱۵۰۷ قانون جدید آیین دادرسی مدنی را تشکیل می‌دهند.

برای اطلاع بیشتر در این خصوص و نیز در مورد زیرنویس قبلی مراجعه شود به مقاله: آندره هوو Andre Huet تشریفات شناسایی و اجرای احکام خارجی و آراء داورى در حقوق بین‌الملل خصوصی فرانسه، ترجمه دکتر بیعات اسکینی، صفحه ۲۲۱ الی ۲۶۸ - شماره سیزدهم مجله حقوقی دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران پائیز - زمستان ۱۳۶۹.



احکام خارجی، اعطای اثر به يك حکم خارجی به معنی این است که آن را در نظام حقوقی فرانسه بگنجانند لذا تأثیر قطعی يك حکم خارجی موکول به کنترل آن توسط يك دادگاه فرانسوی است. این کنترل موسوم است به کنترل «صحت بین‌المللی» حکم خارجی. دادگاه فرانسوی مکلف نیست به این امر رسیدگی کند که آیا کشور خارجی که تصمیم صادره در سرزمین آن را مورد رسیدگی قرار می‌دهد، احکام صادره از محاکم فرانسه را شناسایی می‌کند یا خیر. به عبارت دیگر شرط اقدام متقابل ضروری نیست، فقط دادگاه فرانسوی صحت بین‌المللی حکم را با توجه به سه‌دسته شروط زیر مورد کنترل قرار می‌دهد:

- ۱- شرط راجع به صلاحیت دادگاه خارجی
  - ۲- شرط راجع به صلاحیت قانون مورد اجرای دادگاه خارجی
  - ۳- شرط راجع به رعایت نظم عمومی بین‌المللی فرانسه
- در صورت احراز وجود شرایط فوق‌الذکر دادگاه فرانسه، حکم کشور خارجی را در فرانسه شناسایی و به آن حکم اثر اجرایی می‌بخشد.<sup>۱</sup>
- درایران نیز برای اجرای احکام دادگاههای خارجی قانونگذار شرایطی را در نظر گرفته است. ماده ۹۷۲ قانون مدنی ایران مقرر می‌دارد:
- «احکام صادره از محاکم خارجه و همچنین اسناد رسمی لازم‌الاجراء تنظیم شده در خارجه را نمی‌توان در ایران اجرا نمود مگر اینکه مطابق قوانین ایران امر به اجرای آنها صادر شده باشد.»
- چنانچه حکمی در کشور دیگری صادر شده باشد و ذینفع تقاضای اجرای حکم را در ایران داشته باشد باید براساس ماده ۹۷۲ قانون مدنی ایران از محکمه صالح تقاضای شناسایی و اجرای حکم را بنماید. محکمه صالح با بررسی تقاضا و احراز شرایط ذیل پس از معتبر شناختن حکم، دستور اجرای آن را صادر خواهد نمود:

۱- آندره هووه - مرجع قبلی - صفحه ۲۳۱.

- ۱- حکم خارجی مخالف با قوانین مخصوصه یا مقررات عهد بین‌المللی که ایران امضاء نموده است نباشد. ماده ۹۷۴ قانون مدنی ایران.
  - ۲- حکم خارجی برخلاف اخلاق حسنه نبوده و احساسات جامعه را جریحه‌دار نکرده و مخالف نظم عمومی نباشد. ماده ۹۷۵ قانون مدنی ایران.
  - ۳- دعوی در محکمه صلاحیت‌دار طرح و منتهی به صدور حکم شده باشد و همان دعوی در محکمه ایرانی مطرح رسیدگی نباشد. ماده ۹۷۱ قانون مدنی ایران.
- رویه قضایی دادگاههای ایالات متحده آمریکا نیز مراجعه برای اجرای یک حکم خارجی را به دادگاههای آن کشور اصولاً مجاز شمرده است و حقوقدانان در بحث راجع به این موضوع این حق را نه تنها برای افراد عادی بلکه برای دولتها شناخته‌اند و نیز هرچند در اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری چنین حقی برای محکوم‌له شناخته نشده ولی معتقدند که طرح دعوی به استناد رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در دادگاههای ملی کشور محکوم‌علیه بلااشکال است.
- «منشور ملل متحد» یک عهدنامه چند جانبه بین‌المللی است و کلیه کشورهای که منشور ملل متحد را امضاء کرده‌اند متعهدند که بی‌چون و چرا مفاد آن را اجرا نمایند، براساس منشور کلیه کشورها تعهد نموده‌اند که در دعوی که در دیوان مطرح شده و خود آنها یکی از طرفین آن هستند به حکم صادره احترام گذاشته و آن را اجرا نمایند. این تعهد قسط برعهده قوه مجریه دولت امضاءکننده منشور نمی‌باشد بلکه کلیه نهادهای قضائی و قانونگزاری کشورهای عضو ملل متحد متعهد هستند که به این تعهد عمل نمایند، لذا اگر محکوم‌له به استناد حکم صادره از دیوان از دادگاههای ملی کشور محکوم‌علیه بخواهد که حکم صادره از دیوان را با صدور حکم خود قدرت اجرایی دهند، خواسته محکوم‌له باید مورد پذیرش قرار گرفته و به آن توجه شود، دادگاه ملی باید توجه داشته باشد که دولت متبوعش برخلاف میل خود در محضر دیوان حاضر نشده است بلکه با میل و رضای خود در جلسات رسیدگی شرکت کرده و با پذیرش صلاحیت

دیوان و نظر به تعهدی که براساس ماده ۹۴ منشور ملل متحد نموده است، مکلف است از حکم تمکین نماید و این تکلیف اجرا نمی‌شود مگر با اجرای حکم.

آیا دادگاه‌های ملی کشور محکوم‌علیه می‌توانند در صورت مراجعه محکوم‌له و درخواست تأمین اموال برای اجرای حکم دیوان به استناد مصونیت دولت متبوع خود، عدم تمکین از اجرای حکم را توسط دولت خود، نادیده گرفته و دادخواست محکوم‌له را رد نمایند؟

هرچند در عمل تاکنون هیچ‌یک از احکام دیوان بین‌المللی دادگستری، در هنگام اجرا با چنین مسئله‌یی برخورد نکرده است ولی به نظر می‌رسد چنانچه چنین دعوی مطرح شود دادگاه‌های ملی با توجه به اینکه بیشتر در فکر حفظ منافع ملی خود هستند به استناد مصونیت دولت، از صدور حکم علیه دولت متبوع خویش خودداری می‌نمایند و توجهی به تعهدی که دولت آنها در هنگام الحاق به منشور نموده است نمی‌نمایند.

برای به اجرا درآوردن حکم دیوان آن گونه که مسائل سیاسی مطرح است مسائل قضائی اهمیتی ندارد. در این قبیل موارد دادگاه‌های ملی توجه زیادی به سیاست خارجی دولت متبوع خود خواهند نمود و با ارزیابی این مسئله که آیا مصلحت دولت اقتضاء می‌نماید که به دادخواست محکوم‌له توجهی مبذول شود یا خیر، تصمیم نهایی خود را اتخاذ خواهند نمود برخلاف واقعی که يك حکم خارجی که علیه افراد مطرح شده است که در این حالت دادگاه رسیدگی‌کننده فقط به مسائل حقوقی توجه خواهد کرد نه مصالح سیاسی.

متأسفانه این واقعیتی است که وجود دارد و دادگاه‌های ملی نیز نمی‌توانند بی‌تفاوت از کنار موضوع رد شوند و فقط به تعهدات بین‌المللی دولت متبوع خود توجه نمایند. این امر نقصی است که در جریان اجرای احکام دیوان وجود دارد و نشان می‌دهد که عدم وجود يك ضمانت اجرای مؤثر برای احکام دیوان وجود دارد و نشان می‌دهد که عدم وجود يك ضمانت اجرای مؤثر برای احکام دیوان تا چه حد در عمل

می‌تواند حکم دیوان را در مرحله اجرا با مشکل مواجه سازد ولی از نقطه نظر حقوق بین‌الملل و براساس تعهدی که دولت‌ها در هنگام امضای منشور به عهده گرفته‌اند محکوم‌له حق مراجعه به دادگاههای داخلی کشور محکوم‌علیه به منظور تحصیل قرار تأمین را دارد. چنین رسیدگیهای قضایی زمانی ضرورت می‌یابد که دواير اجرای احکام دولت محکوم‌علیه رأساً اجرای حکم بین‌المللی را به نفع یا مصلحت دولت خود ندانند درچنین صورتی محکوم‌له می‌تواند به کشورهای ثالث مراجعه نماید که دراین مورد درآینده بحث خواهیم کرد. «از آنجا که عرفاً دادگاههای داخلی احکام صادره توسط دادگاههای بیگانه را برای اجرا از باب نزاکت تنفیذ می‌نمایند (در پاره‌ی موارد به شرط احراز اعتبار) خوب است همین روش در مورد تصمیمات مراجع بین‌المللی اعم از قضائی یا داورى نیز اعمال شود. این رویه به طریق اولی به آراء دیوان تسری می‌یابد زیرا منشور ملل متحد صریحاً این تکلیف را برای طرفین دعوی می‌شناسد که تصمیم اتخاذی دیوان را اجرا نمایند.»<sup>۱</sup>

گفته شد که در برخی از موارد محکوم‌له قادر به انجام اقداماتی علیه بانکهای است که داراییهای محکوم‌علیه را نگاهداری می‌نمایند، هرگاه محکوم‌علیه مدعی مصونیت آن داراییها به دلیل اصل مصونیت دولت شود برای دادگاههای ملی نامعقول نخواهد بود که اعلام نمایند مصونیت به تعهداتی که دولت به موجب منشور ملل متحد عهده‌دار شده است و تعهد به اجرای احکام دیوان از آن جمله است قابل تسری نیست. همین استدلال را دادگاههای کشور محکوم‌علیه در هنگام مراجعه محکوم‌له به آن دادگاهها می‌توانند در مورد دولت متبوع خود به کار بندند. محکوم‌له چنانچه درخواست قرار تأمین اموال از دادگاههای ملی دولت محکوم‌علیه را بنماید در چنین دادرسیهایی دولت خواهان می‌تواند به الزام آور بودن رأی دادگاه ملی با عنایت به مفاد بند يك ماده ۹۴ منشور که دولت محکوم‌علیه را مکلف به اجرای رأی دیوان می‌سازد

مستظهر باشد. این تکلیف (مصرح در بند يك ماده ۹۴ منشور) به کلیه ارگانهای دولت محکوم‌علیه و منجمله به تشکیلات قضائی آن دولت بازمی‌گردد، حداقل تا آنجا که تکالیف ناشی از رأی خود اجرا Self - executing باشد. به هر حال در بسیاری از کشورها اموال دولت محکوم‌علیه مصون از احکام قضائی و یا هر نوع عمل دیگری است که منجر به انتقال اموال به کشور خارجی شود. محتمل به نظر می‌رسد که دادگاههای داخلی عموماً این احساس را نداشته باشند که می‌توانند مصونیت دولت خود را در عدم تمکین به رأی دیوان بین‌المللی دادگستری نادیده بگیرند. می‌تواند انتظار داشت در چنین مواقعی دادگاهها موضوع را به رسیدگی توسط قوه مقننه یا حتی قوه مجریه (هر کدام که قوانین داخلی صالح بدانند) احاله کنند و از رسیدگی استنکاف نمایند مگر آنکه به موجب قوانین داخلی چنین صلاحیتی داشته باشند.<sup>۱</sup>

### ۳- مراجعه دولت محکوم‌له به مراجع قضایی کشورهای ثالث

احکام دیوان فقط درباره طرفین اختلاف و در موردی که موضوع حکم بوده الزام‌آور است (ماده ۵۹ اساسنامه دیوان) و نمی‌توان دولتهای ثالث را مجبور کرد و یا از آنان خواست آثار تصمیمات قضایی دیوان را بپذیرند بدون اینکه در محاکمه دخالتی نموده باشند. ولی چنانچه حکم دیوان به علائق حقوقی کشور ثالثی مربوط نشود ولی در مرحله اجرای حکم دیوان، دولت ثالث مؤثر باشد آیا باز آن دولت می‌تواند به استناد ماده ۵۹ اساسنامه دیوان، توجهی به خواسته محکوم‌له ننموده و خود را بی‌طرف بداند؟ این سؤال هنگامی مطرح می‌شود که داراییهایی که متعلق به محکوم‌علیه است و در خاک کشور ثالثی قرار دارد در معرض ادعای محکوم‌له برای بازداشت قرارگیرد. آیا دولت ثالثی که طرف دادرسی نبوده است، حق دارد اموال متعلق به محکوم‌علیه را در حوزه صلاحیت قضائی خود به محکوم‌له انتقال دهد که رأساً نتوانسته رأی را به اجراء درآورد؟

«این مسئله به صورت غیرمستقیم هنگامی مطرح شد که انگلستان برای تأمین حکم صادره در قضیه کانال کورفو به دنبال آن رفت تا طلاهای مورد ادعای آلبانی را که نزد سه حکومت دیگر (آمریکا، انگلیس، فرانسه) امانت بود برای جبران خسارتهای حقه خود تأمین نماید. سه دولت امین برای انتقال طلاها به بریتانیا توافق داشتند، در عمل این انتقال صورت نگرفت به دلائلی که به بحث حاضر ارتباط ندارد. به هر حال موضوعی که آن سه حکومت در رابطه با حقوقی که در انتقال آن طلاها مدعی بودند حاوی نکات کلی حقوقی به شرح زیر است:

- ۱- کلیه دولتها به استناد حقوق بین الملل حق دارند (و می تون گفت مکلفند) که در اجرای يك تصميم قضائی دیوان بین المللی هنگامی که محکوم علیه طوعاً تمکین نمی کند و محکوم له خواستار مساعدت سایر کشورها است هر نوع مساعدتی را معمول دارند.
  - ۲- چنین مساعدتی می تواند مشتمل بر انتقال داراییها و اموال محکوم علیه به محکوم له بدون نیاز به کسب رضایت محکوم علیه مستنکف و یا اخذ تصمیم توسط شورای امنیت و یا تصمیم مجددی از ناحیه دیوان باشد.
  - ۳- حق دولت ثالث در انتقال چنین اموالی مشروط به رعایت حقوق یا ادعاهای دول رابعی است که احتمالاً راجع به آن اموال داشته باشند. این وظیفه را می توان از طریق کنترل قضائی و رسیدگی به ادعاهای مطروحه سامان داد.<sup>۱</sup>
- دولت انگلستان پس از آن که در قضیه تنگه کورفو<sup>۲</sup> توانست حکم محکومیت آلبانی را از دیوان بین المللی دادگستری کسب نماید چون دولت آلبانی طوعاً تسلیم حکم نشده و خسارات موضوع حکم را به دولت انگلستان نپرداخت درصدد برآمد خسارات خود را

1- Oscar Schachter, OP Cit P, 237.

۲- قضیه تنگه کورفو (انگلستان علیه آلبانی) در اثر انفجار مین هایی که در آبراه کورفو کار گذاشته شده بود کشتیهای انگلستان در حین عبور آسیب دیده و عده ای از کارکنان کشتیها کشته شدند. این امر باعث طرح دعوی به همین نام از سوی انگلستان علیه آلبانی شد که منتهی به صدور حکم ۱۵ دسامبر ۱۹۴۹ دیوان شد. در این حکم میزان خساراتی که می بایست توسط دولت آلبانی به انگلستان پرداخت شود ۸۴۴۰۰۰ لیره استرلینگ تعیین گردید.

از طلای مسکوک منتقل شده از رم توسط نیروهای آلمانی که در سال ۱۹۴۳ رخ داده بود و پس از خاتمه جنگ نزد متفقین غربی (فرانسه، انگلیس، آمریکا) نگهداری می‌شد استیفا نماید. انگلستان ادعا می‌کرد که طلاها باید به او پرداخت شود تا جزئی از خسارات تعیین شده در حکم سال ۱۹۴۹ دیوان بین‌المللی دادگستری از این طریق عایدش گردد. ایتالیا نیز مدعی بود چون بر اثر قانون ۱۳ ژانویه ۱۹۴۵ آلبانی خساراتی متوجه او شده است این طلاها باید به او پرداخت شود. در بیانیه واشنگتن که در تاریخ ۲۵ آوریل ۱۹۵۱ توسط دولتهای فرانسه و انگلستان و ایالات متحده آمریکا صادر شد تصمیم گرفته شد که طلاهای مورد منازعه به انگلستان تحویل داده شود تا خسارات ناشی از حادثه تنگه کورفو جبران شود مگر اینکه ایتالیا یا آلبانی به دیوان بین‌المللی دادگستری مراجعه نمایند و دیوان در مورد حقوق نسبی آنها نسبت به طلاهای مورد بحث نظر دهد. دولت آلبانی دعوی در دیوان مطرح ننمود ولی دولت ایتالیا به دیوان مراجعه نمود و از دیوان درخواست نمود که در مورد این مسئله نظر دهد که آیا دیوان می‌تواند به ادعای ایتالیا علیه آلبانی در مورد خسارات ناشی از قانون ۱۳ ژانویه ۱۹۴۵ آلبانی، نظر دهد و به این دعوی رسیدگی نماید یا خیر؟ دیوان بین‌المللی دادگستری در تصمیم ۱۵ ژوئن ۱۹۵۴ نظر داد که بدون رضای دولت آلبانی دیوان نمی‌تواند به این مسئله رسیدگی نماید چون دیوان در صورت تسلیم خوانده به صلاحیتش می‌تواند به موضوعی رسیدگی نماید.<sup>۱</sup> پس از این اعلام‌نظر از سوی دیوان تصمیم بیانیه واشنگتن با مانعی برخورد ننمود و دیوان به‌طور غیرمستقیم در اجرای حکم قضیه تنگه کورفو مداخله نمود. نکات مهمی که در این قضایا از نقطه نظر حقوقی مطرح می‌شود بیشتر برمی‌گردد به دخالت دولتهای ثالث در ادعایی که خواهان (محکوم‌له) حکم دیوان علیه محکوم‌علیه مطرح می‌نماید. در اینکه طلاهای مسکوک منتقل شده به آلمان متعلق به آلبانی بود، هیچ‌جای شک و تردید نبود. طلاها نزد سه حکومت به صورت امانت نگهداری

1- The International court of Justice OP Cit P, 90.

می‌شد چون آنها وظیفه داشتند به «قرارداد ترمیم خسارت» نظارت داشته باشند ولی در اینجا مسئله ترمیم خسارات جنگ مطرح نشد بلکه این مسئله مطرح شده بود که آیا می‌توان در اجرای حکم دیوان این طلاها را به حکومت انگلستان تحویل داد یا خیر؟

دولتهای فرانسه و ایالات متحده آمریکا به‌عنوان امضاءکنندگان منشور ملل متحد متعهد بودند که در اجرای تصمیم دیوان مساعدت لازم را مبذول دارند و حکومت انگلستان را یاری دهند که از طریق به‌دست آوردن طلاها، به حکم دیوان جنبه اجرایی دهد ولی از طرف دیگر مکلف بودند که به سایر ادعاهایی که مطرح می‌شد پاسخ گویند فلذا در بیانیه واشنگتن رسیدگی به ادعاهای سایر دول (ایتالیا یا آلبانی) را موکول به نظر دیوان نمودند. از طرفی این دولتها لازم ندانستند که دولت آلبانی به‌عنوان محکوم‌علیه رضایت خود را با چنین انتقالی اعلام نماید، ولی چنانچه آلبانی به شورای امنیت مراجعه می‌نمود آیا می‌توانست در تصمیم دولتهای امین تغییری دهد؟ هرچند این عمل صورت نگرفت ولی اگر هم انجام می‌شد بعید به نظر می‌رسید شکایت آلبانی به‌جایی برسد چون آلبانی با عدم اجرای رأی دیوان یک تعهد بین‌المللی را نقض نموده بود.

مباحثی که برای اجرای رأی دیوان در قضیه تنگه کورفو و طلای مسکوک آلبانی مطرح گردید سابقه‌ای است که می‌توان به استناد آن در مواردی که محکوم‌لسه به دولتهای ثالث برای اجرای رأی دیوان مراجعه می‌نماید، از دولتهای ثالث بخواهد که وی را یاری دهند، البته واکنش کشورهای ثالث بستگی مستقیم به نوع رابطه‌ای دارد که بین کشور متقاضی و کشورهای ثالث وجود دارد.



## دادخواستن پیشه از باد به حضرت سلیمان علیه‌السلام

و زسلیمان گشیت، پشه دادخواه  
 بر شیاطین و آدمی زاد و پری  
 کیست آن گمگشته کش فضلت نجست  
 بی‌نصیب از باغ و گلزاریم ما  
 پشه باشد در ضعیفی خود مقل  
 شهره تو در لطف و مسکین پروری  
 منتهی ما، در کمی و بی‌رهی  
 دست گیر ای دست تو دست خدا  
 داد و انصاف از که می‌خواهی بگو؟  
 ظلم کرده‌ست و خراشیدست روت؟  
 کونه اندر حبس و در زنجیر ماست  
 پس به عهد ما که ظلمی پیش بُرد؟  
 ظلم را ظلمت بود اصل و عضد  
 دیگران بسته به اصفاندند\* و بنسد  
 دیو دریند است استم چون نمود؟  
 تا ننالذ خلق سوی آسمان  
 تا نگردد مضطرب چرخ و سها  
 تا نگردد از ستم جانسی سقیم  
 تا نیاید بر فلکها یا ربی  
 کاسمانی شاه داری در زمان  
 کو دو دست ظلم بر ما برگشاد

پشه آمد از حدیقه وز گیاه  
 کسای سلیمان معدلت می‌گستری  
 مرغ و ماهی در پناه عدل تست  
 داد ده ما را، که بس زاریم ما  
 مشکلات هر ضعیفی از تو حل  
 شهره ما، در ضعف واشکسته پری  
 ای تو در اطباق قدرت منتهی  
 داد ده ما را، از این غم کن جدا  
 پس سلیمان گفت ای انصاف جو  
 کیست آن ظالم که از باد و بروت  
 ای عجب در عهد ما ظالم کجاست  
 چون که ما زادیم، ظلم آن روز مرد  
 چون برآمد نور ظلمت نیست شد  
 نک شیاطین کسب و خدمت می‌کنند  
 اصل ظلم ظالمان از دیو بود  
 ملک از آن دادست ما را کن فکان  
 تا به بالا برنیاید دودها  
 تا نلرزد عرش از ناله‌ی یتیم  
 زان نهادیم از ممالک مذهبی  
 منگر ای مضوم سوی آسمان  
 گفت پشه داد من از دست باد

با لب بسته از و خون می‌خوریم  
 امر حق نباید که از جان بشنوی  
 مشنوی از خصمی، تو بی‌خصم دگر  
 حق نیاید پیش حاکم در ظهور  
 هان و هان بی‌خصم قول او مگیر  
 خصم خود را رو بیاور سوی من  
 خصم من با دست و او در حکم تست  
 پشه افغان کرد از ظلمت، بیا  
 پاسخ خصم و بکن دفع عدو  
 پشه بگرفت آن زمان راه گریز  
 باش تا بر هر دورانم من قضا  
 خود سیاه این روز من از دود اوست  
 کو برآرد از نهاد من دمار!!  
 چون خدا آمد، شود جوینده، لا  
 لیکن زاول آن بقا اندر فناست  
 نیست گردد چون کند نورش ظهور  
 کسل شکی هالک الا وجهه  
 هستی اندر نیستی خود طرفه‌یی ست

ما ز ظلم او به تنگی اندریم  
 پس سلیمان گفت ای زیبادوی  
 حق به من گفته ست هان ای دادور  
 تا نیاید هر دو خصم اندر حضور  
 خصم، تنها گر برآرد صدنفیر  
 من نیارم روز فرمان تافتن  
 گفت قول تست برهان و درست  
 بانگ زد آن شه که ای باد صبا  
 هین مقابل شو تو و خصم و بگو  
 باد چون بشنید آمد، تیزتیز  
 پس سلیمان گفت ای پشه کجا  
 گفت ای شه مرگ من از بود اوست  
 او چو آمد من کجا یابم قرار  
 همچنین جویای درگاه خدا  
 گرچه آن وصلت بقا اندر بقاست  
 سایه‌هایی که بود جویای نور  
 عقل کی ماند چو باشد سرده او  
 هالک آید پیش و جهش هست و نیست

اندر این محضر خردها شد زدست

چون قلم این جا رسیده شد، شکست